



انتشارات
دنیای اقتصاد

به نام آن که جان را فکرت آموخت

۱

۳

۹

۵

تاریخ سیاسی

بن لادن؛ پدری که تروریست شد

سرشناسه: بن‌لادن، نجوه / Bin Laden, Najwa / عنوان و نام پدیدآور: بن‌لادن: پدری که تروریست شد، زندگی خصوصی، سیاسی و نظامی بن‌لادن به روایت زن و فرزندش / [گفتگو با نجوا بن‌لادن، عمر بن‌لادن]؛ چین ساسون؛ ترجمه مهریار میرنیا. / مشخصات نشر: تهران: انتشارات دنیای اقتصاد، ۱۳۹۵. / مشخصات ظاهری: ۴۳۲ص، ۱۴/۵×۲۱/۵س.م. / فروست: تاریخ سیاسی. / شابک: ۹-۷۶-۸۰۰۴-۶۰۰-۹۷۸ / وضعیت فهرست نویسی: فیبا / یادداشت: عنوان اصلی: Growing up Bin Laden : Osama's wife and son take us inside، 2009 /their secret world /عنوان دیگر: پدری که تروریست شد، زندگی خصوصی، سیاسی و نظامی بن‌لادن به روایت زن و فرزندش. / موضوع: بن‌لادن، نجوه / موضوع: Bin Laden, Najwa / موضوع: بن‌لادن، اسامه، ۱۹۵۷ - ۲۰۱۱م. / موضوع: Bin Laden, Osama / موضوع: بن‌لادن، عمر / موضوع: Bin laden, omar / موضوع: زنان -- عربستان سعودی -- سرگذشتنامه / موضوع: Women -- Saudi Arabia-- Biography / موضوع: عربستان سعودی -- آداب و رسوم و زندگی اجتماعی / موضوع: Saudi Arabia -- Social life and customs / شناسه افزوده: بن‌لادن، عمر / شناسه افزوده: Bin laden, omar / شناسه افزوده: میرنیا، مهریار، ۱۳۵۱ - مترجم / رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ پ۹ب / HQ۱۷۳۰ / رده‌بندی دیویی: ۹۲۰۴۶ / ۹۵۸ / شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۶۲۸۹۳

تاریخ سیاسی

بن‌لادن؛ پدری که تروریست شد

زندگی خصوصی، سیاسی و نظامی بن‌لادن
به روایت زن و فرزندش

جین ساسون

ترجمه مه‌ریار میرنیا



انتشارات
دنیای اقتصاد

بن‌لادن؛ پدري كه تروريست شد / ناشر: انتشارات دنياي اقتصاد / مولف: جين ساسون / مترجم: مهريار ميرنيا / ويراستار: جواد قرباني آتاني / طراح جلد و يونيفورم: حسن كريم زاده / صفحه‌آرا: مريم فتاحي / مدير توليد: انوشه صادقي آزاد / نوبت چاپ: اول- ۱۳۹۵ / شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه / شابک: ۹-۷۶-۸۰۰۴-۶۰۰-۹۷۸ / ليتوگرافي: شادرننگ / چاپ و صحافي: شادرننگ / تمام حقوق اين اثر محفوظ و متعلق به نشر دنياي اقتصاد است / نشاني انتشارات و فروشگاه: تهران، خيابان شهيد مطهري، بين ميرزاي شيرازي و سنابي، شماره ۳۷۰ / تلفن: ۸۷۷۶۲۷۴۰ / انتشارات: تهران، خيابان قائم مقام فراهاني، ضلع شمال غربي ميدان شعاع، پلاک ۱۰۸، طبقه سوم شمالي / تلفن: ۴۲۷۱۰۳۴۱ / دورنگار: ۸۷۷۶۲۷۴۴ / پست الكترونيك: book@den.ir / پاگاه اينترنتي: book.den.ir

مقدمه مترجم	۹
توضیح ویراستار	۱۱

بخش اول

آغازین روزهای عربستان سعودی

فصل ۱: جوانی من؛ نجوه بن‌لادن	۱۷
فصل ۲: زندگی زناشویی؛ نجوه بن‌لادن	۲۹
فصل ۳: مادر پسران زیاد؛ نجوه بن‌لادن	۵۷
فصل ۴: تولد پسر اسامه بن‌لادن؛ عمر بن‌لادن	۶۷
فصل ۵: غافلگیری‌های ازدواج؛ نجوه بن‌لادن	۸۳
فصل ۶: بزرگ شدن بن‌لادن؛ عمر بن‌لادن	۹۳
فصل ۷: نقل مکان به مدینه؛ عمر بن‌لادن	۱۱۱
فصل ۸: فرزندان زیاد برای اسامه؛ نجوه بن‌لادن	۱۲۱
فصل ۹: کابوس شروع می‌شود؛ عمر بن‌لادن	۱۲۹

بخش دوم

زندگی ما در خارطوم

فصل ۱۰: به سوی آفریقا؛ نجوه بن‌لادن	۱۴۳
فصل ۱۱: امور خانوادگی؛ نجوه بن‌لادن	۱۶۰
فصل ۱۲: دوران طلایی خارطوم؛ عمر بن‌لادن	۱۶۸
فصل ۱۳: بوی مرگ؛ عمر بن‌لادن	۱۹۴
فصل ۱۴: سفر به ناشناخته؛ عمر بن‌لادن	۲۱۸

بخش سوم
افغانستان

فصل ۱۵: رجعت به افغانستان؛ عمر بن لادن	۲۳۰
فصل ۱۶: کوهستان تورابورا؛ عمر بن لادن	۲۴۲
فصل ۱۷: کشور دور دور؛ نجوه بن لادن	۲۷۸
فصل ۱۸: ارتش پدرم؛ عمر بن لادن	۲۹۶
فصل ۱۹: زندگی کوهی؛ نجوه بن لادن	۳۱۲
فصل ۲۰: خشونت بالا می گیرد؛ عمر بن لادن	۳۱۸
فصل ۲۱: جنگ واقعی؛ عمر بن لادن	۳۳۸
فصل ۲۲: تعطیلات جهادی؛ عمر بن لادن	۳۴۸
فصل ۲۳: وحشت راستین؛ عمر بن لادن	۳۶۴
فصل ۲۴: تنگ شدن حلقه محاصره؛ عمر بن لادن	۳۸۴
فصل ۲۵: ازدواج جوانان؛ نجوه بن لادن	۳۹۴
فصل ۲۶: آغاز پایان؛ عمر بن لادن	۳۹۸
فصل ۲۷: به سوی سوریه؛ نجوه بن لادن	۴۰۴
فصل ۲۸: رجعت به عربستان سعودی؛ عمر بن لادن	۴۱۳
فصل ۲۹: ترک همیشگی افغانستان؛ نجوه بن لادن	۴۲۳
فصل ۳۰: ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱؛ عمر بن لادن	۴۲۷

مقدمه مترجم

از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ژورنالیست های بسیاری تقلا کرده‌اند تا از اطلاعات به دقت حراست شده زندگی خصوصی اسامه بن لادن پرده بردارند. تا به امروز اما اعضای خانواده اسامه بن لادن با هیچ نویسنده و ژورنالیستی همدستی و مساعدت نکرده‌اند. اینک اما، جین ساسون نویسنده با بینش و دسترسی بی سابقه ای به لطف و یاری زن و فرزند بن لادن، ما را به درون دنیای نهان و ناگفته‌های اسامه بن لادن می‌برد.

«از اولش که زن اسامه بن لادن نبودم، یک وقتی طفل معصومی بودم که خواب و خیال های دخترکانه می‌دیدم...»

این آغازین فراز گیرای روایت جذاب و مغتنم کتابی درباره اسامه بن لادن (۲۰۱۱-۱۹۵۷) به قلم جین ساسون و از زبان اهل و اندرونی اسامه است. نحوه غانم بن لادن این روایت خواندنی را اینچنین آغاز می‌کند، کسی که در پانزده سالگی با پسر عمش اسامه بن لادن ازدواج می‌کند و زن اول و مادر یازده فرزندش می‌شود؛ و عمر بن لادن، چهارمین پسر اسامه بن لادن که در این شرح و واگویی با مادرش همراهی می‌کند. مادر و پسر عزیز کرده‌اش به اتفاق، حکایتی فوق‌العاده از مردی را روایت می‌کنند که مورد نفرت و بیزاری بسیاری است، متنها مادر و فرزند عشق و ترس بسیاری نثارش می‌کنند، همراه با جزئیاتی صاف و ساده، بکر، شگفت و چه بسا خوف‌برانگیز، از سر و همسری،

از مهربانی و خانواده، از ایمان و اعتقاد، از وفا و صفا، از یأس و حرمان، از وجد و سرور، از عزت و قهرمانی، از خفت و خواری، از شکست و پیروزی، و از حیات و دوران مردی که به عنوان شوهر و پدر می‌شناسند...

دست آخر، ترجمه کتاب را تقدیم می‌کنم به خانواده‌ام: مادر بزرگ که اولین درس الفبایم آموخت، پدر بزرگ که لطف و عزتم آموخت، پدر و مادر که ادب و هنر آموختند و عمر فدا کردند، خواهران و برادران که مهربانی کردند؛ و عشق و نکویی همسر، حوریه هادی و زادمهر.

مهریار میرنیا

توضیح ویراستار

چنانکه کتاب «بن لادن: پدری که تروریست شد»، مترجم آن و انتشارات دنیای اقتصاد را به برگردان و چاپ این اثر خواندنی واداشت، ویرایش آن نیز از همان بدو کار با کشش و انگیزه‌ای همراه گشت؛ جذابیتی که چه بسا هر خواننده دیگری را نیز به خوانش بی‌وقفه آن سوق دهد.

جین ساسون، نویسنده کتاب به شیوه‌ای جذاب و روان روایت‌های همسر و فرزند اسامه بن لادن را مانند پازلی کنار هم چیده است. وی اضافات و تکرارها را کنار گذاشته و طبق ترتیبی زمانی جلو می‌رود. در هر برهه روایتی که گویاتر است - چه از جانب مادر و البته بیشتر از جانب پسر- را برگزیده و به جای تکرار کردن روایتی که احتمالاً از جانب هر دو بیان شده است، ادامه ماجرا را از زبان دیگری پی می‌گیرد. در این کتاب خواننده با منبعی «دست او» در مورد خصوصیات اخلاقی، زندگی خصوصی، مشرب و تا حدودی طرز فکر و علایق و سلوک اسامه بن لادن مواجه است و همچنین با خانواده‌ای بزرگ آشنا می‌شود که در پی مردی سرسخت و انعطاف‌ناپذیر، پله پله سقوط کرد. اما اهمیت این آشنایی در چیست؟

اسامه بن لادن قطعا چهره‌ای تاریخ‌ساز است. اگر بخواهیم مبدهایی برای تاریخ معاصر، به خصوص تاریخ روابط بین‌الملل در نظر بگیریم، بی‌شک واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از نامزدهای اصلی برای این منظور است. به علاوه، اسامه بن

لادن نخستین کسی است که روابط میان غرب و شرق به‌ویژه خاورمیانه - را از روابط دوستانه یا خصمانه دولتی به مرحله جهادی غیردولتی کشاند؛ آنچه آغاز جریان حملات گسترده تروریستی به منافع غرب حتی در زمین خود غرب شد تا پدیده‌ای در سیمای تروریسم جهانی را به دستور کار دولت‌ها و مطالعات دانشگاهی بیافزاید.

مطالعه زندگی پشت پرده چنین مردی و اینکه چگونه چنین مردی شد و چگونه می‌زیست، قطعاً خالی از لطف و فایده نخواهد بود. ضمن اینکه تا پیش از مطالعه این کتاب و دسترسی به منابعی بلافصل از زیست و کردار و آرای بن‌لادن، اذهان بسیاری سرشار از قضاوت‌ها و پیش‌داوری‌های بسیار در مورد مردان سعودی - به‌طور عام - و اسامه بن‌لادن - به‌طور خاص - بود. و صد البته خانواده او هرگز محل نظر و توجه عموم قرار نگرفته بود. اینکه بن‌لادن هم فرزند، هم برادر، هم همسر و هم «پدر» بود. از دید بسیاری از مردم دنیا، بن‌لادن تنها تروریستی بی‌رحم و شریر بود که تا می‌توانست کشت و فرمان کشتن داد و نهایتاً کشته شد، گویی او تروریست زاده شد، تروریست زیست و نهایتاً این‌گونه تروریست به هلاکت رسید. اما این کتاب بعد دیگری از این شخصیت را آشکار می‌کند.

در این کتاب با بن‌لادن نوجوان، باهوش، محجوب و مورد وثوق و احترام، روبه‌رو می‌شویم که عاشق شد و از قضا همسرش نیز عاشقش بود و به جبر والد تن به نکاح داد. بن‌لادن پدر را می‌بینیم، که با وجود مشغله بسیار، به فرزندانش اهمیت می‌داد. بن‌لادن مجاهد را می‌شناسیم، که با وجود ادعای عامل آمریکایی بودن، خودانگیخته به افغانستان رفت و سال‌ها با شوروی‌ها جنگید. با بن‌لادنی ثروتمند آشنا می‌شویم که در کسب و کارش کوشا و موفق بود، و در اثنای تمام اینها، با چگونگی سوق یافتنش - به زعم خودش - به سوی جهاد و - به زعم جهان - به سوی تروریست شدن، آشنا خواهیم شد.

و سرآخر، چنانکه گفته شد نویسنده روایتی روان، خواندنی و جذاب ارائه داده است. با عنایت به موضوعیت کتاب «بن‌لادن: پدری که تروریست شد» که

در رده «رویدادهای اجتماعی و سیاسی» و «خودزیستنامه» جای دارد، دوست عزیزم جناب میرنیا نیز به سبک و قلمی همسو با روایت گزارش‌گون کتاب، لحنی نزدیک و متناظر با صدای هر یک از دو راوی را در نگارش به کار بسته و با ترجمه‌ای درخور، روایتی خواندنی و جذاب ارائه کرده است.

جواد قربانی آتانی

بخش اول

آغازین روزهای عربستان سعودی

فصل ۱

جوانی من؛ نجوه بن لادن

همیشه که زن اسامه بن لادن نبودم. یک وقتی طفل معصومی بودم که خواب و خیال‌های دخترکانه می‌دیدم. این روزها اغلب فکر و خیالاتم به گذشته می‌کشد و دختر بچه‌ای که بودم و کودکی شاد و امنی که داشتم خاطر می‌آید. اغلب شنیده‌ام بزرگسالان از دوران کودکی‌شان با حسرت و حتی خشم یاد می‌کنند، خوشحال که از سال‌های جوانی گریخته‌اند. چنین صحبتی در کت من یکی نمی‌رود، چون اگر دستم بود، به گذشته برمی‌گشتم، به نخستین بخش زندگی‌ام و همیشه خدا دختر بچه می‌ماندم.

من و والدین و برادران و خواهرهایم در ویلایی متوسط در شهر بندری لاذقیه در سوریه زندگی می‌کردیم. منطقه ساحلی سوریه دوست‌داشتنی است، با آن خنکای نسیم دریا و زمین پربرکتی که کشاورزان خوش اقبال میوه و سبزیجات عمل می‌آورند. حیاط خلوتمان پر از درخت‌های سبز و خرمی بود که از میوه‌های آبدار و خوشمزه کمر خم می‌کردند. پشت دشت باریک دریاکنارمان می‌شد منظره قشنگ جبال ساحلی را تماشا کرد، با تپه‌های تراس‌بندی‌شده باغستان‌ها و زیتونستان‌ها.

خانوار غانم هفت نفره بود، سر همین منزل ما بی‌حرف پیش شلوغ بود. من بچه دوم والدینم بودم و رابطه خوبی با برادر بزرگ‌ترم، ناجی، و خواهر و

برادرهای کوچک‌ترم، لیلا، نبیل و احمد داشتم. یک برادر ناتنی، علی، هم بود که چند سالی از بچه‌های مادرم بزرگ‌تر بود. پدرم قبل از گرفتن مادرم چند بار ازدواج کرده بود و علی را از یکی از زن‌های قبلی‌اش داشت.

بین تنی‌ها با ناجی یُخلاتر بودم که یک سال بزرگ‌تر بود. با اینکه از ته دل دوستش داشتم، ولی مثل بیشتر پسرها، رگه‌تخسی و شیطنتی داشت که خیلی اسباب وحشتم می‌شد. مثلاً من همیشه از مار می‌ترسیدم. یک روز، ناجی پول توجیبی‌اش را برداشت و یواشکی رفت بازار محلی و مار پلاستیکی خرید، بعد خیلی مودبانه در اتاق خوابم را زد. وقتی جوابش را دادم، با رذالت نیش‌خندی تحویل‌م داد و یکهو چیزی را که به خیالم مار زنده بود کف دستم چپاند. جیغ‌های بنفشم کل خانوار را سرآسیمه کرد؛ مار را انداختم و چنان تند دویدم که گویی بر هوا می‌روم.

پدرم از قضا منزل بود و برای مقابله با بحران پرید وسط، تقریباً حتم داشت راهزنان مسلح برای کشتنمان آمده بودند. عاقبت که فهمید جیغ و دادهای هیستریکم از شیطنت ناجی بود که با افتخار مار آکبی را در هوا تکان می‌داد، قبل از دعوا کردنش بدبَد نگاهش کرد. ناجی با غُدبازی و خیرگی و بلندتر از داد و هوار پدر فریاد کشید: «نحوه بزدل است! یادش می‌دهم ترس باشد.» اگر آینده را دیده بودم، که همین مارها مهمان هر روزه خانه‌ام در کوه‌های افغانستان می‌شدند، چه بسا ممنون برادرم هم می‌شدم.

جای دلخواهم در ویلا، بهارخواب طبقه بالا بود، مکانی محشر و مناسب حال دختری جوان برای گریز زدن به سرزمین خواب و خیال‌ها. ساعات افسونگر زیادی را همراه کتاب دلخواهم به لمیدن و بطالت در آنجا پشت سر می‌گذاشتم. معمولاً بعد از خواندن یکی دو فصل انگشتم روی صفحه‌جا خوش می‌کرد و خودم خیره بیرون و خیابان زیر پایم می‌شد.

خانه‌های محلمان تنگ هم بودند و سرتاسر محل ردیف دکان و بنگاه‌های کوچک بود. عاشق تماشای آمد و شد شلوغ آدم‌ها بودم که در سرتاسر محله با عجله و اشتیاق پی‌کاری تردد می‌کردند، به انجام کاروبارهای روزانه، تا بتوانند

در خانه‌هایشان به استراحت بپردازند؛ قدر شبی دلپذیر به شام خوردن و آرامیدن کنار خانواده.

خیلی از خانواده‌های محلمان اصلیتشان از جاهای دیگر بود. اصلیت خودمان یمنی بود، کشور پرتی که از زیبایی آنچنانی‌اش صحبت می‌شد. هیچ‌وقت حرف و حدیث مشخصی نشنیدیم که چرا اجدادمان ترک وطن کرده بودند، ولی این قدر خانواده یمنی به کشورهای مجاور مهاجرت کرده‌اند که می‌گویند خون یمنی در کل جهان عرب جریان دارد. به احتمال فراوان همین فقر و فلاکت بوده که آبا و اجداد یمنی‌مان را به فروش احشام، بستن خانه‌هایشان، رها کردن مزارع نامهربان و بی‌حاصل، و ترک گفتن رفقای گرمابه و گلستان شهرهای آشنا ترغیب کرد.

می‌توانم اجدادم را نشسته در خانه‌هایشان تجسم کنم؛ مردها، به خودنمایی با خنجرهایشان، احتمالاً به جویدن برگ درخت قاط، در حالی که زن‌ها، با چشمان سیاه با سرمه سیرترشده، ساکت و بی‌حرف به جر و بحث مردانشان از مبارزه طلبی زمین تفتیده یا فرصت‌های سوخته گوش می‌دادند. تجارت قدیمی بخورجات به مرور از میان رفته، و بارش‌ها بی‌حساب و کتاب‌تر از آن بودند که بشود روی محصولش حساب کرد.

اجدادم با وجود درد گرسنگی که شکم‌های کوچک اولادشان را زخم می‌کرد، احتمالاً بر آن شدند که بر شتران بلند سوار شده و از میان دره‌های سبز و خرمی که تپه‌های قهوه‌ای بلند دورشان را گرفته بود زحمت کوچ را به جان بخرند.

اجدادم به محض ورودشان به سوریه، خانه و کاشانه خویش را کنار مدیترانه بنا نهادند، همان شهر بندری بزرگ محل تولد و کودکی خودم. در نوشته‌های دویست سال قبل نام لاذقیه ذکر شده، که وصف «عمارت‌های نیکو و بندرگاه عالی»‌اش آمده است. از یک جانب در قاب دریا، و از جانبی در قاب اراضی حاصل‌خیز، خیلی‌ها طلب و تمنایش را داشتند، و سر همین جریان به تصرف و سُکنای فنیقی‌ها، یونانی‌ها، رومی‌ها، و عثمانی‌ها درآمد بود. لاذقیه

هم مثل همه شهرهای کهن در طول ادوار تاریخی بارها تخریب و از نو بنا گشته بود.

تا زمانی که شوهر کردم و مسافر جده عربستان سعودی شدم، تجربیات زندگی‌ام به خانه و خانواده‌ام، مدرسه‌ام، زادگاهم لاذقیه، و کشورم سوریه منحصر می‌شدند.

من دختری بودم که به والدینش افتخار می‌کرد. سن و سالم که به فهمیدن حرف‌های مردم راجع به خودم قد داد، ملتفت حرف و حدیث‌های خیر و صوابی شدم که از حسن و جمال باطن و ظاهر خانواده‌ام خبر می‌داد. از اینکه به خاطر حُسن سیرتمان مورد توجه و احترام مردم بودیم خیلی خوشحال می‌شدم، معلوم است، مُتتها غرور دخترانه‌ام از حرف و حدیث خوش سر و ظاهر بودنمان کیف به‌خصوصی می‌کرد.

پدرم تجارت می‌کرد، که شیوه معمول معیشت و زندگی مردهای عرب منطقه بود. از زندگی یومیه پدرم چیز زیادی نمی‌دانستم، در فرهنگ من رسم نیست که دخترها برای کار همراه پدرانشان شوند. خبر داشتم که آدم ساعی و کوشایی بود، دم صبحی از خانه بیرون می‌زد و تا غروبی مراجعت نمی‌کرد. کار و زحمتش رفاه و آسایش خانواده‌اش را تضمین می‌کرد. با نظر به گذشته، معتقدم که پدرم نسبت به دخترانش خوش‌دل و باور بود. جلوی برادرهایم سفت‌تر بود، که سر سلوک شریانه‌شان واجب می‌شد مراقب و گوش به زنگ باشد.

مادر در خانه می‌ماند و به نیازهای شخصی‌مان می‌رسید. آشپزی سرآمد و خانه‌داری مشکل‌پسند و سختگیر بود. با شوهر و سه پسر و دو دختر کار و زحمتش تمامی نداشت. بیشتر روزش در آشپزخانه می‌گذشت. هیچ‌وقت خوراک‌های معرکه‌ای را که برای خانواده‌اش مهیا می‌کرد فراموش نمی‌کنم، با صبحانه‌ای شامل تخم‌مرغ، پنیر، کره، عسل با پنیر فتا، نان، و مربا شروع می‌شد. وعده ناهار ممکن بود هوموس باشد، که از نخود و ادویه تهیه می‌شد، با سبزیجات تر و تازه باغچه، خیار و گوجه‌فرنگی‌های تازه چیده‌شده، بادنجان‌ترشی‌های شکم‌پر شده با سیر و گردو. وعده شاممان بین هفت و هشت